

جعل مقام امامت

ملیکا کردلوئی^۱

^۱استادیار گروه معارف دانشگاه علوم پزشکی آزاد تهران

نویسنده مسئول:

ملیکا کردلوئی

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال پنجم)
شماره ۱۸ / زمستان ۱۳۹۸ / ص ۴۳-۵۶

چکیده

در تفکر شیعه‌ی امامیه امامت عهدی الهی و مقامی موهبتی است. مقام منبع امامت موهبت ویژه‌ی الهی است که بهره هرکس نمی‌شود و تنها به کسانی می‌رسد که از هرگونه گناهی مصون و معصوم باشند و هرگز با کسب و سعی حاصل نمی‌شود. خدای تعالی برای موهبت امامت اسبابی معرفی کرده و راه نیل مقام والای امامت و هدایت باطنی انسان‌ها به انسان کامل را بردباری و یقین، بهره‌مندی از وحی تسدیدی، ارتقاء به درجات برین عبودیت و مشاهده اسرار عالم معرفی می‌کند. امام کسی است که اطاعتش فرض است یعنی واجب است از سنت و سیره‌اش پیروی شود چون خداوند حق امر و نهی و قبض و بسط را به ایشان در رتبه امامت تفویض کرد. هرگز چنین نعمتی برای غیر معصوم جعل نشده است. انتصاب یا انتخاب امام، مهم‌ترین مسأله مورد اختلاف بین امامیه و بیشتر فرق اسلامی است. امامیه معتقد به صدور و ظهور نص در تعیین امام پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند. در مقابل، معتزلیان، و غالب اهل حدیث و اشاعره منکر وجود نص در جعل امامت هستند و تعیین امام پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را به انتخاب اهل حل و عقد و خبرگان امت دانسته‌اند، گرچه پس از رسول خاتم (صلی الله علیه و آله) انتخاب و تعیین امام را به تنصیص و تعیین امام پیشین جایز شمرده‌اند و از آن به استخلاف یا عهد یاد نموده‌اند و مشروعیت آن را هم منوط به تأیید اهل حل و عقد دانسته‌اند.

کلید واژه: امام، امامت، جعل، نص، انتخاب، عصمت، تکامل.

طرح مساله

«امامت» از مباحث مهم در معارف اسلامی و کلامی است. به همین دلیل همواره در صدر مباحث دانشمندان اسلامی، به ویژه متکلمان، قرار گرفته است. در این میان قرآن کریم بهترین مبین و مؤید این اصل است و به منزله‌ی اولین سرچشمه معرفت دینی نقشی موثق در ارائه‌ی مبانی دینی داشته و گواه معتبر دعاوی مذهبی منظور شده است. به طور خاص در موضوع امامت به نظر می رسد طرح درست آن از منظر قرآنی فضای شفاف تری را در مقایسه با منظر کلامی و مجادلات عقلی مرتبط با این مسئله می گشاید. از مسائل مورد اختلاف بین دین پژوهان تحلیل معنای جعل امامت است. این اختلاف ها آمیخته به مباحث کلامی شده است. نظریه امامت در شیعه بر خلاف اهل سنت بر مفهوم قرآنی امامت بناست از این رو در این مقاله سعی در بررسی تحلیلی معنای جعل امامت دارد. معانی مختلفی در باره جعل امام ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره مطرح شده است:

۱- امامت مترادف با نبوت

بعضی از مفسران اهل سنت "امام" را به "نبیا" تفسیر کرده اند. (آلوسی ۵۹۳/۱؛ جصاص، ۶۸/۱) اما علامه طباطبایی می نویسد: « این تفسیر در نهایت درجه سقوط است. جعل امامت برای حضرت ابراهیم، پاداش موفقیت های او در ابتلا هاست و اگر امامت به همان معنای نبوت باشد، تحصیل حاصل است. شاهد آن هم ساختار ادبی عبارت (قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) است که در آن اسم فاعل « جَاعِلٌ » کلمه « إِمَامًا » را به عنوان مفعول خود نصب داده است و اسم فاعل در صورتی عامل است که به معنای حال یا استقبال باشد پس (قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) دلالت بر جعل امامت حضرت ابراهیم در زمان حال یا آینده دارد و نمی توان آن را به معنای : تو را پیش از این امام قرار دادم دانست. (طباطبایی، ۲۷۱/۱)

۲- امامت به معنای پیشوایی بر پیامبران

این نظر را نیز برخی از شیعیان قبول پذیرفته اند. (نک به: طیب ۱۷۷/۲) اما غیر قابل قبول است. (جوادی آملی، ۴۴۴/۶ تا ۴۶۱)

۳- امامت به معنای زمامداری، خلافت و زعامت سیاسی و اجتماعی

جمعی از مفسران بزرگ شیعه این نظر را پذیرفته اند. (طبرسی ج ۱-۲ ص ۳۸؛ طوسی التبیان ۴۶۴/۱) ولی هیچ یک از این معانی با معنای امامت تطبیق نمی کند، تقدم و مطاع بودن هم نمی تواند معنای امامت باشد، مطاع بودن لازمه‌ی نبوت و رسالت است زیرا پیامبران مسؤول اجرای احکام اند نه صرف مبین احکام. و اجرای احکام بدون زعامت سیاسی و اجتماعی بر مردم ممکن نیست اگرچه مردم تنها در پاره ای از مواقع توفیق بهره وری از زعامت و رهبری پیامبران را داشته اند؛ در نتیجه این دیدگاه نیز باطل است. (طباطبایی، ۲۷۱/۱؛ جوادی آملی، ۴۴۸/۶ - ۴۶۱)

۴- امامت به معنای هدایت به امر

این نظریه دیدگاه و نوآوری علامه طباطبایی در تفسیر است. برخی از مفسران معاصر نیز آن را شرح و بسط داده اند. (جوادی آملی ۴۴۸/۶ تا ۴۶۱؛ مکارم شیرازی ۴۴۲/۱)

علامه بیان کرده اند: خدای سبحان در معرفی امام در قرآن کریم هر جا نامی از امامت می برد به دنبالش متعرض هدایت می شود «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء ۷۳) ؛ «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (سجده/ ۲۴) خداوند امامت را به مقام هدایت معرفی می کند و همه جا این هدایت را مقید به امر کرده و با این قید فهمانده که امامت به معنای مطلق هدایت نیست بلکه به معنای هدایتی است که به امر خدا صورت می گیرد. (طباطبایی ۲۷۳/۱)

در این نظریه امامت؛ مقامی ملکوتی و فراتر از شوؤن ظاهری و دنیایی است.

این نظریه از اشکال های نظریه های قبلی که امامت همان نبوت است و یا امامت به معنی زعامت سیاسی و اجتماعی و... است مصون استهدایت، گاه به نحوه‌ی ارائه طریق، و گاه به گونه‌ی ایصال به مطلوب است. در هدایت به معنای ارائه‌ی طریق همه پیامبران و حتی شاگردان آنان سهیم و شریکند و در آن نیازی به مقام امامت نیست و هدایت آنها صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است. «سوره ابراهیم آیه ۴» چنان که مؤمن آل فرعون به عنوان عالمی روحانی و متعهد مردم را هدایت می کرد. (سوره غافر آیه ۳۸) بنابراین هدایت به معنای راهنمایی

ویژه ائمه نیست و از این رو هدایت در آیه شریفه انبیاء ۷۳ به معنای ارائه طریق نیست. (طباطبایی ۲۷۲/۱) برای روشن شدن ویژگی هدایتی که درباره ائمه صالح مطرح است دو نکته در جمله ی «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» باید مورد توجه قرار بگیرد؛ یکی معنای «باء» و دیگری مراد از «أَمْرِنَا». بآء در بَأْمَرِنَا یا به معنای مصاحبت است یا به معنای ملابست. یعنی امر خدا مصاحب هدایت امام است، یا هدایت امام لباس امر خدا در بر کرده و مردم را راهنمایی می کند.

«امرائه» که هدایت امام در کسوت یا در مصاحبت آن قرار دارد امری ثابت و غیر تدریجی است. توضیح این که همه ی موجودات جهان طبیعت دو چهره دارند چهره ای زمانی و تدریجی و چهره ای ثابت و ملکوتی و منزّه از تغییر و تبدیل، و رها و مبرا از قید زمان و مکان. خدای سبحان درباره ی چهره ی زمانی موجودات می فرماید: «أَفَرَأَيْتُمُ السَّمَانَ هَا وَ زَمِينَ وَأَنچَه در آسمان و زمین است در شش مرحله بوده است؛ «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» (اعراف/۵۴) «الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» (فرقان/۵۹)؛ اما درباره چهره ملکوتی و وجود عینی اشیاء که به خدای سبحان ارتباط دارد و در آن سخن از زمان نیست می فرماید: «زَمَامِ هَمِهِ أَشْيَاءُ بِه دَسْت خَدَاسْت»؛ «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ أَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا» (هود/۵۶) چون خدای سبحان سبب فاعلی هر چیز است، هیچ چیز نیست مگر اینکه کلید و زمام امر آن به دست اوست. (طباطبایی، ۲۷۲/۱؛ جوادی آملی، ۴۶۲/۶). از آن زمام که ثابت و غیر تدریجی است با عنوان ملکوت یاد شده است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ «(یس/۸۲ و ۸۳) امر او وقتی اراده چیزی کند تنها همین است که به آن چیز بگوید، باش، و او هست شود. پس منزّه است خدائی که ملکوت هر چیز بدست اوست، و نیز فرموده «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كُلٌّ لِلْمُحِ بِالْبَصَرِ» (قمر/ ۵۰) امر ما جز یکی نیست آن هم چون چشم بر هم زدنی. امر الهی که در آیه «۸۳ یس» ملکوت نیز خوانده، وجه دیگری از خلقت است که امامان علیهم السلام با آن امر با خدای سبحان مواجه می شوند. امر خدا همان «کن» است. کار خدای سبحان این است که به آنچه وجود می دهد و انجام آن را اراده کرده بگوید «باش»، و او بر هر چه گفت «باش» می شود. «کن» الهی خطابی مخاطب آفرین است.

نتیجه این که هر چیزی قلب و ملکوتی دارد که از آن با عنوان «امر الله» یاد می شود. پس منظور از هدایت ائمه صالح «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء/۷۳) این است که آنان در عالم طبیعت مظهر مقلب القلوب هستند و هر چیز را بر اساس ملکوت آن و با تصرف در قلب آن هدایت می کنند. پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد. امام هدایت کننده ای است که همان گونه که مقام ملکی برای تامین امور دنیایی مردم دارد، با امر ملکوتی که نیز در اختیار دارد با «کن فیکون» و پیوند با روح ها دل های مردم را هدایت می کند و هدایتش چون هدایت انبیاء و رسولان و مؤمنین صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه و بالاخره آدرس دادن نیست. بلکه هدایت امام دست خلق گرفتن و به راه حق رساندن است. و قرآن کریم هدایت امام را ایجاد هدایت دانسته و اگر چنین شأنی برای پیامبری ثابت شود از جنبه ی امامت اوست نه از جنبه رسالت وی. (طباطبایی، ۱/ ۲۷۲ تا ۲۷۳).

علامه با تحلیل معنای امام معتقد است معانی که سایر مفسران بیان کرده اند از جمله نبی، رسول، خلافت و وصایت و ریاست امور دین و دنیا با ماهیت مفهوم امام در تغایر است.

تحلیل معنای جعل امامت

ذکر ابتلای حضرت ابراهیم «علیه السلام» برای اعلام و تذکر این مطلب است که انبیاء و اولیای الهی «علیهم السلام» با آزمون های دشوار به آن مراتب عالی رسیده اند. گرچه اصل نبوت، رسالت و امامت اکتسابی نیست ولی ایجاد زمینه و شرایط مناسب از یک سو و تعالی از مرتبه وجود و رسیدن به مقام فعلی می تواند اکتسابی باشد.

خدای تعالی برای موهبت امامت اسبابی هم معرفی کرده و راه نیل مقام والای امامت و هدایت باطنی انسان ها به انسان کامل را بردباری و یقین، بهره مندی از وحی تسدید، ارتقاء به درجات برین عبودیت و مشاهده اسرار عالم معرفی می کند.

با توجه به آیات

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (انعام ۷۵) «وَجَعَلْنَا مِنْهُ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (سجده ۲۴)؛ «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَ تَرَوْهُوَ عَلَيْنَ الْيَقِينِ» (تكاثر ۵۴)،

عهد باطنی امامت شامل کسانی می شود که از نظر عملی صابر بوده، از نظر علمی به آیات حق، یقین داشته باشد یعنی شایستگان مقام امامت در برابر تمامی صحنه هایی که برای آزمایششان پیش می آید تا مقام عبودیت و پایهی بندگیشان روشن شود صبر می کنند در حالی که قبل از آن پیشامدها دارای یقین بودند.

در حدیث اهل بیت (علیهم السلام) است که خدای سبحان حضرت ابراهیم (علیه السلام) را قبل از هر چیز بنده‌ی خود قرار داده «إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا» (کلینی، ۱/۱۷۵)، و این معنا را از آیه‌ی «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ» (انبیاء ۵۱) تا جمله‌ی «مَنْ الشَّاهِدِينَ» استفاده فرمودند چون این آیه می‌رساند، خدای تعالی قبل از آنکه او را نبی خود کند، در همان ابتدا دارای رشد کرده و رشد همان عبودیت است. این نکته را هم باید دانست که «اتخاذ عبد» غیر از عبد خدا بودن است؛ اینکه خدا کسی را بنده خود بگیرد، غیر از این است که خودش بنده خدا باشد برای اینکه بنده بودن چیزی نیست که اختصاص به کسی داشته باشد لازمه ایجاد و خلقت است ولی خداوند تنها برخی را به عنوان عبد می‌پذیرد چون بنده به آن کسی می‌گویند که تسلیم در برابر مالکش باشد و زمام تدبیر امور خود را به دست او بداند. قرآن، مقام تسلیم محض حضرت ابراهیم را که بدون هیچ گونه شک و شائبه‌ی شرک است، چنین توصیف می‌کند: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (البقره ۱۳۱)

در روایتی از کلینی در کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا، و إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا، و إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا، و إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا، فلما جمع له الأشياء، قال: «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» قال: عليه السلام. فمن عظمها في عين إبراهيم قال: و قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، قال: لا يكون السفیه امام التقی» (کلینی، ۱/۱۷۵، حدیث ۱۷۴/۱:۲، حدیث ۱).

«خدای عزوجل ابراهیم (علیه السلام) را قبل از آنکه نبی خود بگیرد بنده خود گرفت، و قبل از آنکه او را رسول خود بگیرد، نبی خود گرفت و قبل از آنکه او را خلیل خود قرار دهد، رسول خودش کرد، و نیز قبل از آنکه امامش کند، خلیش کرد، چون به حکم آیه «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» ابراهیم بعد از آنکه خالص در عبودیت، و سپس دارای نبوت، آنگاه رسالت، و در آخرتاره خدا او را امام کرد، و از اینکه از خدا خواسته تا این مقام را در ذریه اش نیز قرار دهد، معلوم می‌شود که این مقام در نظرش بسیار عظیم آمده، و خدا هم در پاسخش فرموده هیچ وقت سفیه امام پرهیزگاران نمی‌شود.»

ادب حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این دعا آن بود که چون می‌دانست برخی از ذریه او شایسته امامت نیستند امامت را برای همه‌ی ذریه خویش درخواست نکرد، از این رو به خدای سبحان عرض کرد: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» خدای سبحان در پاسخ حضرت فرمود عهد من به ظالمان نخواهد رسید «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این جمله فرمودند: «هیچ وقت سفیه امام پرهیزگاران نمی‌شود» (کلینی، ۱/۱۷۵) که اشاره ای به آیه‌ی شریفه «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ» (بقره/۱۳۰) است. که خدای سبحان اعراض از کیش ابراهیم را نوعی ظلم دانسته و سفاهت خوانده است.

امامت عهد خداست و اصل جامع و کلی درباره‌ی عهد خدا این است که هرگز به ظالم نمی‌رسد. بنابراین امامت فقط به صالحان خواهد رسید. ذریه‌ی حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز دو قسم اند، برخی محسن و صالح و برخی دیگر ظالم اند «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ» (صافات/۱۱۳). بر این اساس عهد امامت به همه فرزندان محسن ابراهیم (خلیل علیه السلام) رسید؛ یعنی همه انبیاء و اولیای الهی که از نسل آن حضرتند امام هم خواهند بود.

بر اساس جمله «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» ظالم در زمان ارتکاب ظلم و حین تلبس به آن هرگز مقام امامت به او نمی‌رسد، اختلاف فرقه ناجیه‌ی امامیه که این آیه را دلیل بر لزوم عصمت امام می‌دانند. با دیگران، در شمول یا عدم شمول آیه‌ی مزبور نسبت به کسی است که در گذشته ظالم بوده و هم اکنون توبه کرده و عادل است. (جوادی آملی، ۴۷۱/۶)

خداوند مقام امامت را منوط به عدم ظلم کرد نه تنها موفقیت در آزمون؛ در واقع احراز به مقام امامت مقید به عبودیت است که با ظلم و شرک منافات دارد.

خداوند بر همین اساس پس از نمایش و ابراز تعبد و تسلیم محض حضرت ابراهیم (علیه السلام) در امر آزمون‌ها، وی را به موهبت بزرگ نواخت و به تفضل ویژه‌ی امامت نایل کرد.

در حقیقت آنچه از ناحیه‌ی خدای تعالی جعل شد این بود که من برای تو مقامی قرار می‌دهم که به تو در تمام شئون دینی از آنچه امر و نهی می‌کنی یا انجام می‌دهی و یا فرو می‌گذاری و... اقتدا شود» بر اساس جعلی که انجام شد معنای امام با رسول و نبی تباین پیدا کرد در حقیقت اطاعت از رسول و پیامبر اطاعت از خداست ولی آنها فقط واسطه در دریافت و ابلاغ اند. اما امام کسی است که اطاعتش فرض است یعنی واجب است از سنت و سیره اش پیروی شود یعنی خدا حضرت ابراهیم را مقتدا قرار داد تا تصرفات ایشان و سنت‌هایی که به اذن الله پایه گذاری می‌کند جملگی قانون الهی تلقی شود و از آن‌ها پیروی گردد چون خداوند حق امر و نهی و قبض و بسط را به ایشان در رتبه امامت تفویض کرد. همچنین این معنا را می‌توان از روایات نیز استفاده کرد. مانند حدیث محمد بن حسن الصفار که از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می‌-

کند: «ینکرون الإمام المفترض الطاعة و یجحدون به والله ما فی الارض منزله اعظم عندالله من مفترض الطاعة فقد کان ابراهیم دهرًا ینزل علیه الامر من الله و ما کان مفترض الطاعة حتی بدالله أن یکرمه و یعظمه، فقال قَالَ إِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» فعرف ابراهیم ما فیها من الفضل قال وَ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ فَقَالَ قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ قال أبو عبدالله علیه السلام: إنما هی فی ذریتک لا یکون فی غیرهم؛ آنان امامی که اطاعتش واجب است را انکار کرده و از آن سرباز می‌زنند، به خدا سوگند منزلتی برتر از «مفترض الطاعة» در زمین یافت نمی‌شود، حضرت ابراهیم (علیه السلام) روزگاری را سپری کردند و از ناحیه حق تعالی بر ایشان دستور می‌رسید و مفترض الطاعة نبودند تا آن که خداوند ایشان را ارج نهاد و بزرگداشت و فرمود: من تو را برای مردم امام قرار دادم، پس حضرت ابراهیم، فضیلتی که در این مقام است را در یافتند و گفتند آیا از ذریه من امامانی خواهند بود؟ خطاب رسید: این عهد من به ستمگران نمی‌رسد [سپس] امام صادق (علیه السلام) چنین فرمود: یعنی: امامت تنها در ذریه غیر ستمگر توسست و در نسل دیگران نیست» (صفار ۵۰۹، ح ۱۲).

نیل همه فرزندان صالح حضرت ابراهیم علیه السلام به امامت

بر اساس آیهی شریفه ۱۲۴ سوره بقره عهد امامت به همه معصومان از ذریه‌ی حضرت ابراهیم (علیه السلام) رسیده است؛ زیرا اولاً خدای سبحان که دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام) را اجابت کرد خلف وعده نمی‌کند. ثانیاً عدم نیل امامت به فرزندان معصوم حضرت ابراهیم (علیه السلام) به معنای عدم استجابت دعای آن حضرت است. ثالثاً اگر عهد الهی امامت به معصوم هم نرسد قید الظالمین «لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ» لغو خواهد بود، پس اینکه فرمود عهد من به ظالمان نمی‌رسد، بدین معناست که عهد من به معصومان می‌رسد. غیر معصوم خواه از ذریه حضرت ابراهیم (علیه السلام) و خواه از غیر آنان در معرض عهد الهی نخواهد بود و امامت به او نمی‌رسد. (جوادی آملی، ۴۰۸/۶). و در عیون اخبار از حضرت رضا (علیه السلام) در حدیثی که راجع به امامت است فرمودند: ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِأَنْ جَعَلَهَا ذُرِّيَّتَهُ أَهْلَ الصَّفْوَةِ وَ الطَّهَارَةِ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ....»

سپس خدای عزوجل او را یعنی ابراهیم (علیه السلام) را اکرام کرد، به اینکه او را امام قرار داد، و امامت را در ذریه او، یعنی اهل صفوت و طهارت از ایشان قرار داد. (ابن بابویه، ۲۱۷/۱) و فرمود: «و وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» (انبیاء/۷۲) وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عِبْدِينَ» (انبیاء/۷۳). و امامت همچنان در ذریه او بود و هر یک از دیگری ارث می‌برد تا رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) وارث آن شد. و خدای تعالی در این باره فرمود «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَٰذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران/۶۸). با توجه به اصل کلی مزبور در کمال اطمینان می‌توان گفت که همه‌ی فرزندان و نوادگان محسن و صالح حضرت ابراهیم (علیه السلام) از اسماعیل و اسحاق تا حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) دارای مقام امامت هستند.

طبق این دیدگاه انتصاب ائمه (علیهم السلام) از جانب خداوند و امر به رسول خود مبنی بر معرفی آنان به امت اسلامی به عنوان خلفاء و جانشینان پس از خود است. به دیگر معنا نصّ در تفکر کلامی شیعی امامیه عبارتست از معرفی حضرت علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عنوان خلیفه و جانشین بلا فصل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امر و دستور الهی و نیز جانشینان یازده‌گانه آن حضرت (صلی الله علیه و آله) از طریق برخی از آیات قرآن کریم و نیز احادیث نبوی (صلی الله علیه و آله) و نیز معرفی هریک از امامان (علیهم السلام) توسط امام قبل از خود از طریق وصیت به امام بعدی و در اختیار قراردادن آنچه هریک از امامان (علیهم السلام) در هنگام وصیت به دیگری واگذار می‌نمودند به عنوان میراث امامت و همچنین معرفی کردن جانشین خود و امام بعدی به خواص اصحاب.

اخبار و روایاتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که آن حضرت (صلی الله علیه و آله) در پاسخ به کسانی که در قبال ایمان آوردن جانشینی پس از ایشان را مطالبه می‌کردند آن را امری الهی اعلام کردند که منحصرأ در اختیار خداوند تعالی است.

(الحمیری المعافری، ۴۲۵/۱؛ الطبری، ۳۵۰/۲؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۳۹/۳-۱۴۰/۱؛ ابن اثیر، ۹۳/۲)

امامیه در طول قرون با انتقال این اصول به عنوان معارف ناب مکتب تشیع سعی نمودند آن را با دلایل عقلی و نقلی تفسیر و تبیین کنند. پیروان این مکتب از حیات رسول الله (صلی الله علیه و آله) به عنوان شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) شناخته شدند. در طول تاریخ اصحاب امامان (علیهم السلام) و سپس متکلمان و محدثان شیعه بدین نام ممتاز گشتند.

متکلمان شیعه پس از دوران غیبت کبری، که آثار آنان نیز در دسترس است،^۱ در مورد مسأله نص و وجوب انتصاب امام (علیه السلام) از طرف خداوند اجماع داشتند و بر این مطلب براساس قاعده لطف و ویژگی‌هایی مانند عصمت امام، افضلیت امام، علم امام و سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) استدلال کرده‌اند.

امامت بی‌تردید محوری‌ترین جایگاه و نقش را در اندیشه کلامی شیعه امامیه داراست. اعتقاد به «نص» و «عصمت» و «جایگاه امام» به عنوان مرجع دین نشان از اهمیت این مقام دارد.

اختلافات دینی و کلامی بر سر تعیین جانشین امامان (علیهم السلام) و یا اختلافات دیگر درباره مقام امامت سبب شد در جریان اصلی شیعه شکافهایی به صورت پیدایش فرق مختلف در درون خود شود؛ اما به هر حال شیخ مفید، امامیه را عنوان جامعی برای گروههایی دانسته است که به طور کلی به وجوب امامت و عصمت و وجوب نص معتقدند. (الفصول و المختاره من العیون و المحاسن، سید مرتضی، ۲۹۶) در سده ۴ قمری، با وجود اختلاف ها و شکافهای نه چندان وسیع در میان گرایش های مختلف امامیان، اشتراک نظر در اصول و مبانی تفکر دینی امامیه مشهود است؛ از جمله این مسائل، اتفاق نظر همگی دوازده امامیان بر وجود «نص الهی» بر امامت و عصمت امام و مرجعیت امام در مسائل دینی بود.

بنابر اعتقاد امامیه، امام منصوب و معصوم کسی است که عالم ترین فرد از خاندان پیامبر ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) است و در هیچ عصر و زمانی نباید زمین از وجود او خالی باشد، تفسیر شریعت و تعلیم حلال و حرام و تشخیص حق از باطل و حفظ شریعت از تحریفات و بدعتها و تضمین اصالت آن برعهده اوست. (الخیاط، ۲۰۵، ۲۳۰، ۲۳۴).

امامیه همواره از این نظریه دفاع می‌کرده‌اند که هیچ گاه زمین از حجت خدا خالی نخواهد بود و در میان جامعه انسانی امام که حافظ دین خداوند و «حجت» خدا در زمین است، پیوسته وجود دارد.

پس از رحلت امام یازدهم (علیه السلام) و با بروز اختلافات در میان جامعه امامیه، اکثریت امامیه به امامت فرزند امام یازدهم (علیه السلام) به عنوان امام دوازدهم (علیه السلام) معتقد شدند و با وجود اعتقادی ریشه دار در میان امامیه که از تداوم امامت در نسل امامان (علیهم السلام) خبر می‌داد به غیبت ولی عصر (علیه السلام) ایمان آوردند. (نوبختی، ۷۹-۹۴؛ شریف مرتضی، ۳۱۸-۳۲۱)

همچنین درباره‌ی سرچشمه علم امامان (علیه السلام)، اختلاف نظر وجود داشت، اما نظر جامع بین امامیه این بود که امامان (علیهم السلام) براساس برخوردار بودن از علم آباء و اجداد خود که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به میراث رسیده بود و با در اختیار داشتن کتاب های آنان، تنها مرجع تفسیر شریعتند. (بحار الانوار، مجلسی، ۲۲/۲۶-۲۵؛ صفار، ۲۹۵-۲۹۶، ۲۹۹) حتی برخی بر این باور بودند که امام هر عصر مسائل پیش آمده را براساس قواعد و کلیات مذکور در این کتابها از طریق استنباط فروع از اصول، استخراج می‌کند و چون خداوند امام را از خطا در احکام شریعت محفوظ نگاه می‌دارد، همواره معصوم خواهد بود و اطاعت از او واجب است. (صفار، ۳۸۷-۳۹۰).

شیعه امامت را ادامه‌ی نبوت می‌داند، و بر این باور است که آنچه رسالت را حفظ می‌کند همان امامت است؛ حفظ و استمرار شریعت و دین خدای تعالی جز از طریق وجود مستمر «حجت» امکان پذیر نیست؛ «ابن قبه»^۲ از متکلمان شیعه قرن سوم و چهارم، بر ضرورت وجود حجت در زمین تا برپایی قیامت و لزوم وجود نص الهی برای تعیین امام تأکید می‌کند و بیان می‌کند که امام مصون از اشتباه است، و عالم و عادل

^۱ از آن جمله:، شیخ صدوق، متوفی ۳۸۶ق. (شیخ صدوق، ۱۴۱۸ق، ص ۲۶)، شریف مرتضی، متوفی ۴۳۶ق. (شریف مرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۲۹، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۵)، شیخ طوسی، متوفی ۴۶۰ق. (شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۳۲، ۱۳۱۳ش، ج ۱، ص ۲۷۵)، علامه حلی، متوفی ۷۲۶ق. (علامه حلی، ۱۳۶۳ش، علامه مجلسی، متوفی ۱۱۱۱ق. (علامه مجلسی، بی تا، ص ۳۶)، محمدحسین مظفر، متوفی ۱۳۸۱ق. (محمدحسین مظفر، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۲۴۱)، محمد رضا مظفر، متوفی ۱۳۸۸ق. (محمد رضا مظفر، ۱۳۸۷ش، ص ۷۴)، سید حسن حسینی لواسانی، متوفی ۱۴۰۰ق. (حسینی لواسانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۳۷۸)، محمد حسین آل یاسین (آل یاسین، ۱۴۱۳ق، ص ۲۷۸) و آیه الله سبحانی (سبحانی، ۱۴۲۸ق، ص ۳۳۹) و...

^۲ ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه رازی، متکلم امامی قرن سوم هجری، در آغاز معتزلی بود، سپس به مذهب امامیه گروید، با پیوستن به امامیه به تبیین اندیشه‌های آنان همت گمارد. از جمله آثار ابن قبه کتاب الانصاف، المستثبث فی الامامه که ردیه بر کتاب المسترشد فی الامامه است - و آثار دیگر او الرد علی ابن علی الجبائی، کتاب التعریف و المسأله المفردة فی الامامه است. متن کتاب المستثبث در کتاب شیخ صدوق (کمال الدین و التمام النعمه) وارد شده است، یکی از آثار وی کتابی در پاسخ به شبهات ابوزید علوی است. ابوزید علوی متکلم زیدی است که در اثبات دیدگاه‌های کلامی زیدیه در موضوع امامت و غیبت، و رد ادله متکلمان امامی کتابی به نام «الاشهاد» نگاشت. ابن قبه در ردیه‌ای به نام «نقض کتاب الاشهاد» به پاسخ‌گویی ابوزید و اثبات مدعاهای امامیه پرداخت. متن کامل این رسائل را ابن بابویه به‌طور کامل در کتاب کمال الدین و تمام النعمه نقل کرده است

است و مردم را تعلیم و تربیت می‌کند و به حق حکم می‌نماید و نیز گفتارش عاری از خطا و اختلاف است. ابن قبه همچنین از ضرورت عقلی وجود نص الهی از سوی خداوند و نفی «اختیار» در تعیین امام بحث کرده است. وی بر «نیاز به وجود نص» از این طریق استدلال می‌کند که تعیین معصوم، بر انسانها ممکن نیست، زیرا ظاهر انسان روشن‌کننده عصمت نیست و تنها خداوند از باطن بندگان آگاه است. (الفصول و المختاره من العیون و المحاسن، سید مرتضی، ۱۲۰ (به نقل از مناظرات فضل)؛ مکتب در فرایند تکامل، مدرسی طباطبایی).

ابوسهل نوبختی در کتاب «التنبیه فی الامامه»^۱ که حدود سال ۲۹۰ ق آن را به انجام رسانده، بر لزوم وجود امام منصوب و عالم بر کتاب و سنت که مفترض الطاعه است و از سهو و فراموشی و خطا معصوم و مصون است به عنوان بنیان اعتقادی امامیه تأکید می‌کند. وی با براهین عقلی بر وجود نص از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای تعیین جانشین خود و امام مؤمنان استدلال می‌کند (کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ابن-بابویه، ۹۴/۱ و ۹۶-۹۷). ابوسهل تصریح می‌کند که امام، حجت خداوند است و به برکت وجود اوست که شرایع خدای تعالی باقی و پایدار می‌ماند؛ اگر امام و حجت در زمین نباشد، شریعت خداوند تعطیل و ساقط می‌شود (همان، ۹۵).

چگونگی انتقال نص به مؤمنان از مهمترین مباحث در اندیشه دینی و کلامی امامیه بوده است. امامیه برای نفی تفکر نظام موروثی امامت، همیشه بر نصب امام از سوی امام پیشین که البته مبتنی بر «نص الهی» است تأکید می‌کردند (همان، ۵۲/۱). البته انتصاب باید متواتر باشد و به گونه‌ای که احتمال تبانی راویان بر جعل، محال گردد در نتیجه ساختگی بودن ادعای امامت، غیرممکن می‌شود.

در میان متکلمان امامی اواخر سده ۳ ق بیش از همه ابن قبه رازی بر وجود نص الهی و محوری بودن صلاحیت و شایستگی امام در امر امامت تأکید کرده است. ممتاز شدن نقش دینی امام به عنوان یگانه مرجع تأویل قرآن و تفسیر شریعت و نفی هرگونه روش ظنی و مذمت تفسیر به رأی، نظریه نص الهی را در تعیین امام تقویت می‌کند. ابن قبه با استناد به حدیث ثقلین و تأکید بر کلمات «عترت» و «اهل بیت» استدلال می‌کند که منظور پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این حدیث، تعیین فردی از اهل بیتش به جانشینی است که مردم با توسل به این فرد و کتاب خدا دچار گمراهی نشوند. وی با استناد به این حدیث اثبات می‌کند یکی از شروط مهم امام این است که جزو «عترت» پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، البته شروط دیگری نظیر افضلیت، علم به سنت، احکام دین، تأویل قرآن و نص امام قبلی را برای احراز مقام امام مطرح می‌کند.^۲ از سخنان ابن قبه و شروطی که برای امامت بر می‌شمارد، می‌توان برداشت کرد که امامت منشائی الهی دارد و خداوند با عنایت خود آن را فقط به عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بخشیده است و امام کسی است که جامع علم دین، و نسبت به کتاب خدا امین است و از این رو، در تعیین امام، فضل و علم ملاک ارزش است، معیار صلاحیت است. نه قرابت (همان، ۱۸۹). به همین جهت «نص»، شرط اساسی شناخت امام، معرفی او از سوی امام پیشین است. البته، با وجود نص الهی، مشاهده علم و فضیلت امام می‌تواند منعکس‌کننده حقیقت «نص» باشد (همان، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۰۹).

ابوزید علوی در قسمت‌هایی از رساله‌اش، امامیه را متهم کرده که امامت را از طریق وراثت و نص، به خاندان حسینی منحصر کرده‌اند. اما ابن قبه بدون ذکر کلمه وراثت، فقط بر نص وصیت امام قبلی بر بعدی تکیه کرده و بیان می‌کند که علت حقانیت حسین بن علی (علیه السلام) برای امامت بعد از درگذشت امام حسن (علیه السلام)، نص پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. اگر حسن بن علی (علیه السلام)، به امامت پسرش وصیت می‌کرد، با رسول خدا مخالفت می‌شد و او از این کار میرا است به گفته ابن قبه؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) از بین عترت خود به علی، حسن و حسین (علیهم السلام) امتیازات ویژه ای بخشید و خداوند نیز با نزول «آیات تطهیر» و «هل اتی» آن‌ها را مورد الطاف خویش قرار داد. بنابراین هر کدام از فرزندان فاطمه (علیها السلام) که چنین شان و علو مرتبه‌ای دارند، می‌توانند در جایگاه امامت قرار گیرند. (همان، ۲۰۳).

برخی احادیث نیز مؤید مطلب است (بصائر الدرجات، صفار، ۴۸۹؛ کافی، کلینی، ۲۷۸/۱، ۲۸۵؛ بحار الانوار، مجلسی، ۱۱۵/۲۵ - ۱۷۵). اما در بین شیعه دیدگاه دیگری نیز مطرح است که با عنوان "نظریه تطوّر تاریخی امامت" یاد می‌شود؛ از این تفکر چنین برآورد می‌شود که امامت در طول تاریخ و به تدریج تکامل یافته، خصوصاً از قرن چهارم به بعد عینیت واقعی خود را پیدا کرده است. بدین معنا که نظریه امامت در سه بخش مهم مربوط به جایگاه، مسؤولیت‌ها و ویژگی‌های امام، پس از سه قرن نخست، به دلیل تأثراتی که از تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی پذیرفته است دستخوش تطورات و تغییرات تکاملی گردیده، به تدریج شکل کنونی خود را پیدا کرده، به صورت یک پدیده تکامل یافته درآمده است. این دیدگاه معتقد است امامت و به تبع آن مذهب امامیه پدیده‌ای تکامل

^۱ «کتاب التنبیه فی الامامه» اثر ابوسهل نوبختی از بزرگان شیعه در دوران غیبت صغری است که متأسفانه اکثر این کتاب گرانها از بین رفته و تنها صفحاتی از آن را شیخ صدوق در کتاب «کمال‌الدین» خود نقل کرده است.

یافته است که در گذر تاریخ و حداقل سده‌هایی پس از صدر اسلام عینیت یافته است. نمونه چنین دیدگاهی را می‌توان از تبیین‌های نادرست از نقش صادقین (علیهما السلام) و برداشت‌های ناصوبی از مذهب جعفری مشاهده کرد. رویکردی که در ورای نقش-آفرین معرفی کردن ایشان به نوعی به نوظهور بودن و تکامل تدریجی مذهب امامیه اشاره می‌کند. در این نظریه امامت حاصل یک تکامل تدریجی در طول تاریخ تشیع است. روندی که در آن شیعه، سیر خود را از تشیع معنوی و رهروی حضرت علی (علیه السلام) با اعتقاد به امامت و خلافت بلافصل ایشان در دوران حیات پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله) آغاز نمود و تکامل خود را تا تبدیل شدن به یک مکتب ادامه داد.

با توجه به عنوان این پژوهش ضروری است این دیدگاه را مورد بررسی قرار دهیم: برای رسیدن به نتیجه‌ای صحیح باید بررسی و تحلیلی درست از تاریخ امامت و تشیع داشت.

ارزیابی نظریه

به طور مثال طرفداران این نظریه معتقدند تا قبل از امامت امام محمد باقر (علیه السلام) عصمت و علم جزو معیارهای امامت نبوده است. تنها بعد از این دوره طرح این ویژگی توسط امام مورد توجه قرار می‌گیرد. زیرا سخنی از طرح این مسئله در دوره امامان قبلی مشاهده نمی‌شود. در نقد این نظریه ابتدا باید توجه کنیم در بررسی تاریخ تشیع وارد مباحث و آرای کلامی نشویم. این نکته را باید مد نظر داشت که در بررسی تاریخ یک دین هر چند تاریخی مضاف و وابسته به دین است اما تاریخ است و از مقوله دین به شمار نمی‌رود.

محققان تاریخ در حوزه تشیع به اصل تمایز بین جوهره دین و فهم متدینین در تحلیل جریان تشیع تقریباً بی‌توجه بوده‌اند. در تحلیل‌های خود هیچ تمایزی بین تشیع و فهم شیعیان قائل نشدند. شناخت پیشینه مفهوم امامت و تلقی عمومی جامعه از این مفهوم امری کاملاً ضروری است. زیرا دین را نمی‌توان با عمل متدینین شناخت. بررسی تحلیل تاریخ تشیع بدون در نظر گرفتن این تمایز نمی‌تواند ما را به نتیجه‌ای درست رهنمون سازد. زیرا حداقل اثر ثمری که به دست می‌آید مردم شناسی تاریخی است نه شناخت دین.

تلقی عمومی مردم از مفهوم امامت را نمی‌توان معیار مفهوم امامت قلمداد کرد. چنانچه اعراض اکثریت جامعه از پذیرش امامت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله، تنها گذاشتن امام حسن علیه السلام در برابر دشمن، به شهادت رسانیدن امام حسین علیه السلام، به انزوا کشانیدن امام سجاد علیه السلام، هیچ کدام دلیل بر بی‌اصالت بودن امامت و مفهوم تشیع ندارد. همچنین فهم کسانی که در تاریخ به شیعه معروفند بازتاب حقیقت تشیع نیست. گزارش‌های تاریخی هم می‌تواند مؤید این مسئله باشد. ما معتقدیم پیامبر بزرگوار اسلام علاوه بر مقام نبوت به مقام امامت هم مفتخر بودند نگاهی به دوران زندگی ایشان در مدینه به عنوان رهبر و امام جامعه اسلامی گواه بر این مدعاست. رفتار صحابه در برابر پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله) گواه این مطلب است که دید غالب صحابه نسبت به حضرت نگاهی آرمانی نبوده به همین دلیل قرآن در مقام طرد تصور ایشان آیاتی را بیان فرموده مانند: «ان هو وحی الاوحی یوحی» یا «لو تقول علینا بعض الاقاویل». شبیه همین برخورد و طرز فکر را می‌توان به دوران پس از پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله) هم تعمیم داد. مسلماً اگر محقق تاریخ بخواهد شاخصه‌های امامت مورد قبول شیعه را از برخورد و رفتار مسلمانان با پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله) برداشت کند قطعاً به نتیجه‌ای صواب نمی‌رسد. در حقیقت فرصت‌های کافی برای بیان مفهوم دقیق امامت در دوران پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله) نبوده به راستی آن معارف ژرف مطرح شده توسط صادقین (علیهما السلام) نمی‌توانسته برای ملتی تکامل نیافته از لحاظ فکر و اندیشه دینی بیان داشت. ضمناً این نکته را هم باید در نظر داشت که در بین شیعیان هم درک مفهوم امامت به طور نسبی است. می‌توان گفت تا قبل از امامت امام باقر (علیه السلام) در بین توده‌ی جامعه درک از معنای امامت بسیار سطحی بوده است به حدی که وجود گروهی از افراد از جمله سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد ابن اسود کندی و عمار یاسر که به عنوان شیعه یا اصحاب علی (علیه السلام) شهرت داشتند و تعبیری چون وصی و وارث علم پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله) را به کار می‌بردند توجه برخی مستشرقان را به این نکته جلب کرده است که تشیع در روزگار پیامبر هم وجود داشته است. (لالانی، ارزینا، نخستین اندیشه‌های شیعی، ترجمه فریدون بدره‌ای، نشر فرزانه، ص ۳۷)

مفهوم امامت با ویژگی‌ها و شاخصه‌هایش از عصر نبوی مشخص بوده است. هیچ تردیدی در تکامل آن در همان دهه‌های اول وجود ندارد؛ آنچه باید به آن توجه کرد تطور در فهم متدینین است که اندک اندک رشد یافت. تمایز در نگاه به مفهوم امامت را می‌توان پس از شهادت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در حادثه کربلا دانست. وقوع این رویداد، تحولی شگرف در نگاه شیعیان به ساحت امام با مفهوم درست از امامت بود. عامل اصلی آن رویارویی امام با دستگاه حاکمیت بود. تقابلی که سببی برای هویدا شدن مفهوم ژرف امامت گردید. حادثه کربلا ضرورت شناخت مقام والای امامت را در ذهن شیعیان روشن کرد این انگیزه آنچنان در بین شیعیان تسری پیدا کرد که امامت را به عنوان

اصلی مغفول در دین مورد بازنگری قرار داد. حادثه کربلا نشان داد که تا آن زمان مردم مفهوم درستی از امامت نداشتند. چنانچه پشیمانی و ندامت مردم پس از حادثه کربلا، تأسف از نشناختن امام است. البته مفاهیمی مثل محبت به امام، افضلیت امام، خلافت امام در بین توده‌ی مردم و شیعیان شناخته شده بود. ولی کمتر می‌توان از مفاهیمی مثل علم غیب امام، منصوص بودن امام، عصمت امام، در احادیث یافت به همین دلیل عده‌ای نتیجه گرفتند ائمه (علیهم السلام) به دنبال حکومت نبودند و شأن امام بالاتر از آن است. بدون توجه به این نکته که ایشان به زبان و سطح درک مردم سخن می‌گفتند.

رشد و گسترش امام شناسی از این دوره به بعد را نمی‌توان تولد یا تکامل اندیشه‌ی امامت نامید و دانست. برای درک این تفاوت باید به تمایز دین و تاریخ دین توجه کرد. اینکه تاریخ دین، دین را نساخته بلکه صاحب شریعت است، که دین را عرضه کرده است. بعد از حادثه کربلا انگیزه و گرایش به امام شناسی در بین مردم تقویت شد اما مسلم است پاسخ به این نیاز را تنها کسی می‌تواند به صورت صحیح و دقیق بیان کند که خود مهدی به ذات و در واقع امام باشد. اما نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد شیعیان بعد از امام حسین (علیه السلام) در تعیین امام دچار اختلاف بودند. همین مسئله زمینه‌ی پیدایش فرقه‌هایی در آیین تشیع شد. از طرف دیگر فشار حاکمیت هم مانعی بر سر راه روشنگری بود. اما در اواخر سده اول هجری با تزلزل حکومت امویان برای امام باقر (علیه السلام) زمان مساعدی فراهم شد که معارف عمیق امامت را بیان فرماید معارفی که می‌بایست پس از رحلت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بیان می‌شد.

در حدود یک قرن پس از رحلت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تا دوران امامت امام باقر (علیه السلام) مجالی برای تبیین امامت به عنوان اساس رسالت پیامبر نبود. آنچه ائمه پیشین (علیهم السلام) در باب امامت بیان کرده بودند با توجه به ظرفیت جامعه‌ی آن روز بوده. فضای سیاسی و اجتماعی قبل از امام باقر (علیه السلام) مانع از آن بود که امامان به تبیین مفهوم امامت بپردازند ولی در مجال پیش آمده‌ی دوران امام باقر (علیه السلام) توانستند جایگاه و مفهوم والای امامت را بیان کنند. در شناخت و تحلیل امامت پیش از آنکه نیازمند متون تاریخی باشیم به تحلیل درست همین داده‌ها و عناوین مطرح شده درباره شأن امامت توسط امام محمد باقر (علیه السلام) نیازمند مفاهیمی چون «ان السلاح عندهم، انهم قائمون بامر الله، انهم اول ما خلق الله، ان عندهم جميع القرآن، عندهم جفر و الجامعه، انهم الراسخون...» مفاهیمی که شاید ائمه پیشین مجال و فرصتی برای بیان آنها نداشتند. نه متون تاریخی می‌تواند به مفاهیم عمیقی چون امامت و ولایت هویت بخشد و نه تاریخ نگاران می‌توانستند حقایق امامت را ثبت کنند. بنابراین، انتظار غیر معقولی است که بر اساس مستندات تاریخی بخواهیم در مورد تاریخ امامت قضاوت کنیم.

۲۳ سال دوران بعثت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دوران تولد و تکامل مذهب تشیع است که با نزول آیه اكمال (سوره مائده آیه ۳) به منتهای کمال رسید. پس از رحلت پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) گذر تاریخ تغییری در هویت این مذهب انجام نداده است و از همان ابتدا ابهام و ایرادی نداشته. بلکه در همان عصر نبوی رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بارها بیان فرموده بودند. احادیث صریحی مثل حدیث ثقلین، حدیث سفینه، حدیث منزلت، گواه این ادعاست. امامت به عنوان یک منصب الهی مورد توجه قرآن بوده است مباحثی که در ذیل آیه ۱۲۴ بقره بیان شد نشان از این است که مردم عصر رسالت با واژه امامت و ولی بیگانه نبودند. البته باید اذعان داشت که آنچه مردم از واژه ولی، اولی الامر و امامت می‌فهمیدند ضرورتاً معنای مورد نظر شارع دین نبوده است.

بعد از عصر نبوی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌بایست اندیشه‌ای را که تا حدودی به اجمال بیان شده بود برای مردم تبیین کند. این اجمال‌گویی یا به دلیل سطح فهم مخاطبان یا شرایط سیاسی واقع شده بود. بهرحال سبب شد حقیقت امامت به صورتی ناقص در ذهن مردم جای بگیرد چه در احادیث نبوی و چه در آیات مربوط به امامت و ولایت «انما ولیکم الله و رسوله»، «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل بیت»، «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک»، «الیوم اکملت لکم دینکم» می‌توان این اجمال‌گویی را درک کرد.

اما پر واضح است که شرایط برای روشنگری امیرالمؤمنین (علیه السلام) مهیا نشد و حتی می‌توان گفت قدر و منزلت امام حتی در بین پیروانشان ناشناخته ماند. جمیع شرایط ایجاد شده منتج به این شد که امام حتی در مواجهه با مردم با سطح درک عامه صحبت کند به همین دلیل ما در احادیث صادر شده از ایشان کمتر به ویژگیهای مختص امامت مثل عصمت و علم و ... بر می‌خوریم مسئله‌ای که برخی را به سوی نظریه‌ی تدریجی تکامل شیعه سوق داد.

هدایت و روشنگری باید از طریق امامی بیان می‌شد که زمانه مجالی به وی نمی‌داد لاجرم با استفاده از حداقل فهم مخاطب از امامت سعی در ایفای روشنگری و تبیین کرد.

اهل سنت و نصب امامت

اکثر اندیشمندان اهل سنت بر ضرورت نصب الهی امام اتفاق نظر دارند. اما اختلاف شیعه و اهل سنت در چگونگی جعل امامت است. اهل سنت بر خلاف شیعه به نصب اختیاری امام رأی می‌دهد و نصب امام را بر مسلمانان واجب می‌داند. در واقع در تفکر اهل سنت، مردم باید برای حفظ شریعت و انتظام اجتماعی، پس از رحلت پیامبر، امامی را انتخاب کنند و کرده‌اند. (علامه حلی، ص ۱۸۱)

دانشمندان اهل تسنن، امامت را در فضای فقهی کلامی خود مرتبط با مفهوم خلافت و حاکمیت صرفاً سیاسی پس از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تعریف می‌کنند و آیات قرآنی امامت را اساساً از این حوزه بیگانه و مخصوص انبیا می‌دانند.

در اندیشه اهل سنت، امامت از فروع دین محسوب می‌شود و امامت را موضوع جانشینی پیامبر معرفی می‌کنند که وظیفه نگهداری از دین و سیاست دنیا را دارد. اهل سنت بر خلاف شیعه به نصب اختیاری امام رأی می‌دهد. و تأکید می‌کنند که نصب امام نه بر خدا که بر مسلمانان واجب است. به عبارت دیگر این مردم هستند که باید برای حفظ شریعت و انتظام اجتماعی، پس از رحلت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پیشوایی را برای خویش انتخاب کنند و چنین شد.

در یک جمع بندی از مجموعه آرای اهل سنت که هر کدام به یک شاخه فقهی از شاخه‌های چهارگانه اهل سنت و هر یک به یکی از مکاتب کلامی، در مکتب اشعری و اعتزال پای بند هستند، می‌توان گفت که امامت در اندیشه اهل سنت از فروع دین است. و وجوب آن بر شرع استوار است نه بر عقل و برای حفظ شریعت و نظام اجتماعی جامعه اسلامی ایجاب می‌کند که امامی از سوی مردم، نه از جانب خدا نصب گردد.

تمامی متفکران سیاسی و متکلمان اهل سنت، ویژگی عصمت امام را بر خلاف نظر شیعه، آشکارا و برخی اعلامیت وی را تصریحاً و تلویحاً مورد انکار قرار داده‌اند. تقریباً تمامی متفکران سیاسی اهل سنت ویژگی‌های کلی امام را چنین بیان داشته‌اند که امام باید قریشی نسب باشد، بلوغ، عقل، رجلیت، سلامت اعضاء، شجاعت، عدالت و علم آنها به حد اجتهاد و آگاهی از احکام الهی رسیده باشد. البته کسی که این اوصاف در او جمع شود امام نیست تا زمانی که او را به امامت نصب کنند و با او بیعت کنند. (سلوک الملوك، روزبهان، فضل الله ص ۸۰)

تمام دانشمندان فقهی و کلامی اهل سنت معتقدند که اگر شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی، اقتضای حاکمیت و امامت و خلافت، امام فاضل را نداشته باشد، مفضول با وجود فاضل می‌تواند قدرت را در دست بگیرد و بر مسند خلافت تکیه زند. اما هیچ کدام از متکلمین و فقهای شیعه به جواز مشروعیت امام مفضول با وجود فاضل باور ندارند و آن را برخلاف کتاب خدا و عقل می‌دانند.

جعل امامت در تفکر سیاسی اهل سنت بر اساس خلافت خلفای راشدین است. اهل سنت مبانی تفکر خود را در جعل امامت بر چهار روش بیان می‌کنند:

۱. اجماع (اختیار اهل حل و عقد)
۲. استخلاف (امام مشروع و مقبول امام دیگری را به جانشینی خود انتخاب کند که از آن به عهد یا استخلاف یاد کرده‌اند)
۳. شورا
۴. استیلا

آرای سیاسی فرق مهم اهل سنت

معتزله

اکثر معتزلیان مانند سایر اهل سنت و جماعت می‌گویند نصی از خدا و رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در مورد امام پس از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) وجود ندارد و معتقدند این امر در اختیار امت اسلامی است و امام با اجماع امت انتخاب می‌شود.

معتزله تعیین جانشین توسط پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و تنصیب بر امام را به وسیله ایشان نفی کرده‌اند و انتخاب امام را به دو راه محدود می‌دانند:

- اول این که گروه ویژه‌ای از مسلمانان به نام اهل حل و عقد شخصی را به امامت برگزینند
 - دوم آنکه امام مشروع و مقبول امام دیگری را به جانشینی خود انتخاب کند که به آن عهد یا استخلاف گویند.
- اما نظام، که یکی از سران معتزله است، حجیت اجماع را رد می‌کند. و موضوع امامت معصوم را مطرح کرده است. (مروج الذهب، مسعودی، ج ۴، ص ۲۳۶) وی معتقد به تعیین امامت تنها از نص است و با شیعه هم عقیده است که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بر امامت علی (علیه السلام) در مواردی تصریح فرمودند. (شهرستانی، الملل و النحل، ۸۰/۱)

اشاعره

در میان کشمکش های معتزله و اهل حدیث مکتب اشعری پدید آمد. در واقع مکتب اشعری راه میانه اعتزال و اهل سنت است. اشاعره نیز مانند اکثریت اهل سنت صدور نص برای تعیین امام را منکر شدند. و اختیار اهل حل و عقد را به عنوان راهی برای انتخاب امام مطرح کردند. علاوه بر این اشاعره و اهل حدیث جعل امامت را با تغلب (چیرگی، قهر و غلبه) نیز ممکن و واقع دانسته اند.

خوارج

غیر از دو فرقه بزرگ شیعه و اهل سنت، خوارج که در نیمه نخست قرن اول هجری پدید آمدند؛ در آغاز براین عقیده بودند که امامت و رهبری مسلمین حق مسلم هر عرب آزاد است؛ که مسلمانان او را انتخاب می کنند. اما با گسترش فعالیت های خوارج در بلاد غیر عربی شرط عرب و آزاد بودن را حذف کردند و مسلمانی و عدالت را شرط کردند. (الملل و النحلل، شهرستانی، ۱/۱۴۸) حتی برخی از شاخه های خوارج مثل شبیبیه شرط جنسیت را از شروط لازم برای رهبری جامعه حذف کردند. (الفرقین الفرق، بغدادی، ۶۹)

نتیجه گیری

امامت موهبت خاص الهی است که تنها با اعطای ذات اقدس حق حاصل می‌شود. و با اعطا و انشای دیگران پدید نمی‌آید. این نعمت سترگ الهی نظیر سایر نعمت های مادی نیست که حق ویژه‌ی کسی باشد و هرکس آن را تحصیل کند. بلکه از اول چنین نعمتی برای غیرمعصوم جعل نشده و هرکس به آن دست‌اندازی کند به غیر حق است. امام کسی است که اطاعتش فرض است یعنی واجب است از سنت و سیره‌اش پیروی شود. منزلتی برتر از «مفترض الطاعه» در زمین یافت نمی‌شود. آنچه برای دودمان حضرت ختمی مرتبت (صلی‌الله‌علیه‌وآله) ایجاد شد جعل الهی بود که در دنیا با دعای حضرت خلیل (علیه السلام) تثبیت شد البته ریشه‌ی آن درعرش پایه ریزی شده بود. شیعیان براین باورند که امامت لطف خداست و لطف خدا، ضرورتاً از ذات اقدس ربوبی صادر می‌شود و «یجب عن الله» است بنابراین همواره امامی مشهود یا مستور موجود است.

در دیدگاه شیعه امامت تداوم نبوت است. اما دیگران امامت را یک مقام اجتماعی می‌دانند که مردم باید او را برگزینند، شیعه معتقد است جانشین پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هم باید از جانب خدا تعیین شود، زیرا آگاهی بر صفاتی همانند عصمت و علم که از شرایط امام است، برای انسان های عادی امکان ندارد. معصومیت امام در نگاه شیعه محرز و متقن است. اما از نظر دیگران فسق و ناآگاهی از احکام مانع امامت نیست. شیعه براین باور است که پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) این انتخاب الهی را در موارد فراوانی به مردم ابلاغ کرده است.

مکتب تشیع از همان ابتدا ابهام و ایرادی نداشته و کامل بوده و گذر تاریخ تغییری در هویت این مذهب انجام نداده است؛ مفهوم امامت با ویژگی ها و شاخصه هایش از عصر نبوی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مشخص بوده است.

در میان مذاهب اسلامی اختلافی نیست که امامت با نص اثبات می‌گردد. و چنانچه از ناحیه پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نصبی بر امامت شخصی صادر شده باشد مسلمین آن را به رسمیت می‌شناسند. اما در اصل صدور نص بر امامت شخصی معین از ناحیه رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بین مسلمین اختلاف نظر است، اکثر اهل سنت صدور نص را بر امامت منکر شدند.

معتزله نظر اهل حل و عقد را در تعیین و نصب امام پذیرفتند و اعتبار تنصیب در تعیین امام را توسط امام پیشین در غیر پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) قبول کرده اند. علاوه بر راه‌های مورد قبول نزد معتزله، اهل حدیث و اشاعره قهر و غلبه را هم در تعیین امام ذکر کرده اند. امامیه تعیین امام را تنها به نص، مشروع دانسته و برای اثبات نظر و عقیده خود به برهان ها و دلیل های عقلی و نقلی تمسک نمودند.

منابع

قرآن کریم

- انصاری، حسن، مدخل امامت، دائره المعارف بزرگ اسلامي.
- ألوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
- اسعدی، محمد، مقاله «تبیین امامت قرآنی به مثابه مقامی مستقل از نبوت با تأکید بر آیه ابتلا»، قرآن شناخت، ش ۶، تابستان ۱۳۸۹، ص ۲۰۸-۱۹۳
- ابن بابویه، ابوجعفر محمد بن علی، عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، تهران نشر جهان، ۱۳۷۸
- ، ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه محمدباقر کمره ای، تهران اسلامیه،
- أثیر، عز الدین أبی الحسن، الکامل فی التاریخ، تحقیق عبدالله القاضی، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ هـ
- ابن قبه، محمد، «مسأله فی الامامه»، «النقض علی ابی الحسن علی بن احمد بن بشار فی الغیبه»، «نقض کتاب الاشهاد لابی زید العلوی»، ضمن مکتب در فرایند تکامل حسین مدرسی طباطبایی، ترجمه هاشم ایزد پناه، نیوجرسی، ۱۳۷۴ش
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، تحقیق علی شیر، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۰۸ ق
- ابوسهل نوبختی، اسماعیل، «التنبیه»، ضمن کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه، محمد، به کوشش حسین اعلمی، بیروت، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۱م
- بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات اشراقی، تهران، ۱۳۵۸
- الحمیری المعافری، عبدالملک بن هشام، السیره النبویه، تحقیق طه عبدالرؤف سعد، ناشر دار الجیل، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۴۱۱ق.
- جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم، فهرست راهنمای موضوعی میزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۸۸.
- جواد آملی، عبدالله، تسنیم تفسیر قرآن کریم، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۲.
- خیاط، عبدالرحیم، الانتصار، به کوشش محمد حجازی، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة.
- روزبهان، فضل الله، سلوک الملوك، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۸.
- سید مرتضی، الفصول و المختاره من العیون و لمحاسن، مؤتمر العلمی لألفیه شیخ مفید، الطبعة الاولى، المؤسسة الامام الصادق(ع)، ۱۴۱۳هـ.
- شهرستانی، ابی الفتح عبدالکریم، الملل و النحل، ناصرللثقافه، بیروت، ۱۳۸۶
- صفار، محمد، بصائر الدرجات، تبریز، ۱۳۸۱ق.
- طباطبایی، محمدحسین، میزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۷ق
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان لعلوم القرآن، دار احیاء تراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶
- طبرسی، احمد، الاحتجاج، به کوشش محمدباقر خراسان، نجف، ۱۹۶۶م
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوك (تاریخ طبری)، بیروت، دارالتراث العربی، ۱۳۷۸ق
- ، جامع البیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۹ق.
- طوسی، محمد، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۱ق
- ، الامالی، دارالثقافه، قم، ۱۴۱۴ق.
- طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، بنیاد فرهنگی اسلامی کوشان پور، بی تا.
- غلامی، اصغر، مقاله «ویژگی‌های اساسی امامان (ع) در اندیشه‌ی ابن قبه»، فصلنامه معارف عقلی، سال پنجم، شماره ۱۵، تابستان ۱۳۸۹
- قرطبی، ابوعبدالله، الجامع الاحکام (تفسیر قرطبی)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۵ق.
- کریمی قهی، منصوره، ولوی علی محمد، جمیلی فاطمه، امیرخانی مهناز، مقاله «بررسی دیدگاه‌های کلامی ابن قبه رازی در رساله «نقض کتاب الاشهاد»، مطالعات تاریخ فرهنگی پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ، سال سوم، شماره ۹، پائیز ۱۳۹۰، صفحه ۸۹-۱۰۶
- کلینی، کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، تهران، ۱۳۷۶
- مقدم، حامد، مقاله «جایگاه نص در مبانی امامت با رویکرد تطبیقی به آراء معتزله، اشاعره، اهل حدیث و امامیه»، فصلنامه امامت پژوهی، شماره ۷، سال دوم ۱۳۹۱
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۶۸.

- نजारزادگان، فتح الله، مقاله «خُلُق عظیم و تفویض دین»، مجله مقالات و بررسیها، دفتر ۸۴ تابستان ۸۶ صص ۱۶۳-۱۸۲
- ، مقاله «بررسی دیدگاه علامه طباطبایی درباره‌ی امامت حضرت ابراهیم» مجله پژوهش های قرآن و حدیث (مقالات و بررسیهای سابق) سال چهل و چهارم شماره یک تابستان ۱۳۹۰ از صفحه ۱۰۷-۱۲۵
- ____، مقاله «بررسی معناشناختی امام در آیه امامت حضرت ابراهیم» مجله کتاب قیم شماره ۲ تابستان ۱۳۹۰
- نوبختی، حسن، فرق الشیعه، به کوشش ریتز، استانبول، ۱۹۳۱م
- مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مقاله «اسلام و تضارب اندیشه سیاسی»
- مؤدب، رضا؛ احمدی، محمد حسن، مقاله «تأملی در نظریه تطوری در اندیشه شیعی» مجله شیعه شناسی، شماره ۲۶ تابستان ۱۳۸۸.